

The Memory and Legacy of Cyrus the Great in the Achaemenid Period (Based on Michel Foucault's Cultural Theory)

Karim golshanirad¹

Abstract

Cyrus the Great (559-530 BC) succeeded in transforming the Persians from a subjugated people into a powerful and sovereign people and formed the first great world empire. After his death, his successors were able not only to preserve his territory but also to expand the Achaemenid government to parts of Europe and Africa. The research method is descriptive and analytical, and the method of collecting data is library-based drawing on reliable historical and archaeological sources and references. After conquering the land of Babylon, Cyrus the Great ordered the writing of a tablet that is known today as the "Cyrus Cylinder". This cylinder mentions that Cyrus conquered Babylon without war and, after entering this land, gave freedom to everyone and created prosperity and comfort for the people. In addition, Cyrus issued an order to release the Jews who were living in captivity in Babylon and sent them to their hometown of Jerusalem. The research question is whether many orientalist's opinion that Cyrus's dealings with the subjugated peoples, including the

¹ Assistant Professor, Department of History, Lorestan University, Lorestan, Iran.
golshanirad.k@lu.ac.ir

Received: August 7, 2025 - Accepted: July 19, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

Babylonians and Jews, had a propaganda aspect and that Cyrus's purpose in mentioning justice and freedom in the Cyrus Cylinder was political, not humanitarian, is correct. By studying the history of the Achaemenid period, we realize that Cyrus the Great was known among Iranians and non-Iranians for his justice and humanity. Therefore, what is mentioned in the Cyrus Cylinder and his dealings with the subjugated peoples were not a false and propaganda factor, but rather the result of real actions.

Keywords: Cyrus the Great, Cyrus' Charter, Pasargadae, Iranians, Subjugated Peoples.

یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو)

کریم گلشنی‌راد^۱

چکیده

کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ ق.م) موفق شد پارسیان را از یک قوم زیر سلطه، به قومی قدرتمند و سرور تبدیل کند و نخستین شاهنشاهی بزرگ جهانی را تشکیل دهد؛ پس از مرگ او، جانشینانش توانستند علاوه بر اینکه قلمروی او را حفظ کنند، بلکه حکومت هخامنشی را تا بخش‌هایی از اروپا و آفریقا گسترش دهند. کوروش بزرگ پس از فتح سرزمین بابل، دستور داد لوحه‌ای که امروزه معروف به «استوانه کوروش» است نوشته شود. در این استوانه ذکر شده است که کوروش بدون جنگ بابل را فتح کرده است و نحوه برخورد او با شکست‌خورده‌گان توضیح داده می‌شود؛ علاوه بر این، وی دستور آزادی یهودیانی را که در بابل به صورت اسیر زندگی می‌کردند صادر کرد و آن‌ها را به زادگاه آن‌ها در اورشلیم فرستاد. در این پژوهش با استفاده از منابع و متون تاریخی، با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو کوشش می‌شود دیدگاه مردمان عصر هخامنشی درمورد شخصیت کوروش دوم مورد ارزیابی قرار گیرد. سؤال پژوهش این است که آیا نظر بسیاری از مستشرقین مبنی بر اینکه برخورد کوروش با اقوام زیرسلطه از جمله بابلی‌ها و یهودیان، جنبه تبلیغاتی داشته و هدف کوروش از ذکر عدالت و

^۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. golshanirad.k@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۶ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

آزادی در استوانه، سیاسی بود نه انسان‌دوستانه صحیح است؟ فرضیه پژوهش این است که با مطالعه تاریخ دوره هخامنشی، متوجه می‌شویم که کوروش بزرگ در میان ایرانیان و غیرایرانیان به عدالتخواهی و انسانیت معروف بوده است؛ بنابراین باتوجه به نظریه فرهنگی میشل فوکو و مطالعه دیدگاه مردمان دوره هخامنشی درمورد شخصیت کوروش دوم، آنچه در استوانه کوروش ذکر شده و برخورد وی با اقوام زیر سلطه، نه یک عامل دروغین و تبلیغاتی، بلکه ناشی از انجام اعمال واقعی بوده است.

واژه‌های کلیدی: کوروش بزرگ، پاسارگاد، ایرانیان، نظریه فرهنگی، میشل فوکو.

۱. مقدمه

کوروش دوم معروف به «بزرگ» توانست پارسیان را برای نخستین بار متحد کرده و نخستین شاهنشاهی بزرگ جهانی را تشکیل دهد.

نخستین نبرد مهم کوروش، جنگ با حکومت ماد و پیروزی بر پادشاه آن آستیگ (۵۵۰-۵۴۹ ق.م) است (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۱۳؛ همچنین نگاه کنید به بریان، ۱۳۸۱: ۴۹؛ بروسیوس، ۱۴۰۰: ۳۸؛ هیتس، ۱۳۸۷: ۹۵). هدف نظامی بعدی کوروش سرزمین لیدی بود که توسط کروزوس اداره می‌شد؛ پس از چهارده روز محاصره، سارد پایتخت لیدی تسخیر شد و کروزوس به اسارت پادشاه پارس درآمد (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۳۷؛ همچنین نگاه کنید به بروسیوس، ۱۴۰۰: ۴۱)؛ پس از آن زمان حرکت به سمت سرزمین بابل فرا رسید. کوروش پس از اینکه در سال ۵۳۹ ق.م بابل را فتح کرد، دستور داد بر روی گل رس، نحوه فتح بابل و اقدامات او پس از فتح این سرزمین نوشته شود که این اثر امروزه به «استوانه کوروش» معروف است. در این استوانه کوروش پس از معرفی خود، ذکر می‌کند که با صلح وارد بابل شده است، با عدالت با مردم برخورد کرده و به آنها آزادی و رفاه داده است (رزمجو، ۱۳۸۳: ۱۵؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۵-۵۱)؛ علاوه بر این کوروش دستور داد یهودیانی که به صورت اسیر در بابل زندگی می‌کردند آزاد شده و به سرزمین خویش بازگردند.

امروزه بسیاری از مستشرقین، مطالب ذکر شده توسط کوروش بزرگ در منشور را «کوششی تبلیغاتی برای زیر نفوذ درآوردن رأی عموم و مشروعیت بخشیدن به اقتدار

کوروش در بابل» می‌دانند (Kuhrt, 1983: 90 و بریان، ۱۳۸۱: ۶۳). گیرشمن معتقد است که کوروش مردی سیاستمدار بود و به این دلیل به یهودیان آزادی داد و آن‌ها را به وطنشان اورشلیم فرستاد که بعدها هنگام حمله به مصر بتواند از آن‌ها در این نبرد استفاده کند؛ زیرا «فلسطین سنگری است برای وصول به مصر که هنوز فتح نشده بود» (گیرشمن، ۱۳۸۹: ۱۷۲).

ماریا بروسیوس در این زمینه می‌نویسد: «تصویری که کوروش از خود به‌عنوان فاتحی صلح‌جو ارائه می‌کند که از حمایت مردوک، خدای بابلیان برخوردار بوده، روایت دستکاری‌شده وقایع حقیقی است. اینکه کوروش مردوک، خدای بابلیان را بزرگ می‌دارد؛ درواقع یک ترفند سیاسی است که او را بازسازی‌کننده بابل نشان دهد نه فاتح آن» (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۶۷).

یوزف ویسهوفر کل سیاست کوروش بزرگ را زیر سؤال برده و معتقد است سیاست کوروش مبتنی بوده است بر اندیشه‌ها، هدف‌ها و روش‌هایی که مشابه آن را پادشاهان پیش از او نیز در خاورمیانه باستانی داشته‌اند. او در کنار کارهای مداراگرانه خود، مرتکب اعمال غیرمداراگرانه‌ای مانند تاراج معابد و تبعید مردمان نیز شده است. زندگی و سیاست کوروش از آن‌رو به‌مثابه الگو و سرمشق مطرح شده است که برخی محافل سیاسی با او موافق بوده‌اند و برخی عوامل منفی برای تیره‌کردن چهره او هنوز نیرومند و مؤثر نشده بودند (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۷۸).

هنگام مطالعه نظریه نویسندگان غربی باید توجه داشت که در برخی موارد آن‌ها تحت تأثیر اندیشه‌های سرزمین خود قرار می‌گیرند. در گذشته نویسندگان اهل شوروی، به علت داشتن دیدگاه کمونیستی، تحولات ایران باستان را نیز با این دیدگاه می‌نگریستند و همواره جامعه ایرانی را در هر دوره به دو طبقه فرادست و فرودست تقسیم می‌کردند؛ جامعه‌ای که همیشه فرادستان به استثمار فرودستان می‌پرداختند. امروزه نیز بسیاری از مستشرقین تحت تأثیر اندیشه‌های یونان و روم باستان و بعدها ماکیاولی، معتقدند که هر حاکم سیاسی باید برای خویشتن مشروعیت کسب کند و تلاش‌های کوروش بزرگ در برخورد با اقوام زیرسلطه را ترفندی سیاسی برای کسب مشروعیت و استفاده ابزاری از این مردم در آینده قلمداد می‌کنند. در دیدگاه آن‌ها غیرممکن است پادشاهی سرزمینی را فتح کند و بدون هیچ چشم‌داشتی، تنها از روی انسان‌دوستی و خیرخواهی با مردم آن برخورد کند. در اینجا نظریه

فرهنگی می‌تواند به ما کمک کند؛ با مطالعه بستر فرهنگی دوره هخامنشی و اندیشه مردمان آن روزگار در مورد شخصیت کوروش دوم، هدف این شاهنشاه از برخورد مناسب با اقوام زیر سلطه مشخص می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی توسط ایرانیان و نویسندگان غربی در مورد حکومت کوروش و تاریخ هخامنشی انجام گرفته است. این پژوهش‌ها را می‌توان تحت عنوان دو دسته: ۱- زندگی و حکومت بنیانگذار سلسله هخامنشی؛ ۲- تاریخ هخامنشی، مورد بررسی قرار داد. علی رضا شاپور شهبازی در کتاب «کوروش بزرگ زندگی و جهان‌داری بنیانگذار شاهنشاهی ایران» (۱۳۴۹)، یکی از بهترین و جامع‌ترین پژوهش‌ها را در مورد زندگی کوروش انجام داده است. در آثاری مانند ماکس مالووان «تاریخ ایران دوره هخامنشیان کوروش بزرگ» (۱۳۸۵) و یامااوجی «ایرانیان و ادیان باستانی» (۱۳۹۰) و مجموعه مقالاتی تحت عنوان «کوروش بزرگ پادشاه باستانی ایران» گردآوری تورج دریایی (۱۳۹۳) می‌توان اطلاعات زیادی در مورد زندگی کوروش بزرگ به دست آورد. از دسته دوم، آثار ارزشمندی به‌ویژه توسط مستشرقین نوشته شده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کتاب «امپراطوری هخامنشی» نوشته پی‌یر بریان (۱۳۸۱) که می‌توان آن را یکی از علمی‌ترین و کامل‌ترین نوشته‌های مربوط به دوره هخامنشی دانست، «داریوش و ایرانیان» نوشته والتر هیتس (۱۳۸۶)، «ایران باستان» نوشته یوزف ویسهوفر (۱۳۷۸) و «شاهنشاهی هخامنشی» نوشته ماریا بروسیوس (۱۳۹۲ و ۱۴۰۰) اشاره کرد.

در پژوهش حاضر برای نخستین بار تلاش شده است با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو و بر اساس منابع دست اول و آگاهی‌های دیگر، دیدگاه و اندیشه مردمان دوره هخامنشی (دوست و دشمن) در مورد شخصیت، منش و اعمال کوروش دوم هخامنشی، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا با کمک آن بتوان درک بهتری از شخصیت واقعی کوروش و برخورد او با اقوام زیر سلطه به دست آورد.

۳. نظریه فرهنگی میشل فوکو

میشل فوکو معتقد است که تاریخ، تداوم و استمرار حوادث و پیوستگی آن‌ها نیست، بلکه

رویدادهای گذشته به صورت پراکنده و جزئی، دارای خاصیت غیرقابل تکرار بودن است. فوکو در آثار خود به بررسی علوم انسانی می‌پردازد و قصد دارد تاریخ سستی را به نقد بکشد و نشان دهد که در تاریخ ما با تداوم سروکار نداریم؛ بلکه با گسست، شکاف و تفاوت سروکار داریم. وی تاریخ را جریانی مستمر از سلسله حوادث و رخدادهای زنجیره‌ای نمی‌داند که اگر حلقه‌ای یا بخشی از آن مفقود شود، ارتباط حوادث قبلی و بعدی از هم گسسته شود و نتوان علیت یا رابطه‌ای منطقی میان آن‌ها پیدا کرد و دچار سردرگمی و یأس شد (Foucault, 1994: 420). فوکو در جستار نیچه، تبارشناسی، تاریخ و همچنین در کتاب *نظم/اشیاء*، *دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، به توضیح این مسئله را بررسی کرده است؛ درحقیقت، وی موضوع انقطاع میان وقایع و رویدادها را محور اصلی تحقیقات خود در علوم انسانی می‌داند (فوکو، ۱۳۸۸: ۲۶۰). از نظر میشل فوکو، هر دوره‌ای دارای نظام‌ها و قالب‌های فکری خاص خود است. هر دوره‌ای چهارچوب اندیشگانی خود را داراست که ساختارهای فرهنگی آن را شکل می‌دهد. این ساختارها در زمان و مکان تغییر می‌کنند (Foucault, 1994: 421؛ رسولی، ۱۳۹۶: ۶).

فوکو در مقابل اعتقادات تاریخ سستی، می‌خواهد خصلت منفرد و پراکنده (ناپیوسته بودن حوادث تاریخی از گذشته تا به امروز) رخدادهای تاریخی را بررسی کند، به همین دلیل او در کتاب *نظم/اشیاء*، *دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، تأکید می‌کند که باید هر اتفاق و حادثه‌ای را در همان دوره خاص خود و همان ساختار کلی آن بررسی کرد (فوکو، ۱۳۸۹: ۶۲۱)؛ بنابراین از نظر فوکو، فرهنگ مسئله ثابتی نیست که از گذشته تا به امروز مانند زنجیره‌ای یکنواخت و بدون تغییر باشد، بلکه فرهنگ نیز مانند سایر مؤلفه‌های مربوط به انسان، در بستر تاریخ دچار تغییر و تحول شده و گاهی کامل تغییر یافته است.

بر اساس یکی از نظریه‌های جدید نقد ادبی به نام تاریخ‌گرایی نوین که آن را استیون گرینبلت^۱ در اواخر دهه هفتاد میلادی طرح کرد؛ در بررسی هر رویداد تاریخی باید پژوهاک فرهنگی را دریافت (Greenblatt, 2007: 244)؛ همچنین بسیاری از حقایق تاریخی را باید در ناخودآگاه متون جست (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۳۵؛ رسولی، ۱۳۹۶: ۸)؛ بنابراین بهترین راه جهت درک یک رویداد تاریخی این است که فرهنگ دوره مورد نظر مورد مطالعه و بررسی

1. Stephen Greenblatt

قرار گیرد.

در ادامه بستر فرهنگی دوره هخامنشی و دیدگاه اقوام مختلف در مورد شخصیت و منش کوروش در دوره مورد نظر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۴. دیدگاه پارسیان نسبت به کوروش

۴-۱. تولد کوروش

هرودوت در گزارش خود درباره چگونگی زندگی کوروش بزرگ گفته است که این داستان را بنابر سخن آن پارسیانی نوشته‌ام که نمی‌خواهند در بازگویی زندگانی کوروش مبالغه کنند و راست‌گویی را پیشه کرده‌اند (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۸۴؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۸)؛ درواقع وی اشاره کرده است که ایرانیان چنان دلدادۀ کوروش بزرگ‌اند که بسیاری از آنان هنگامی که سرگذشت او را بازگو می‌کنند، به سبب شیفتگی به این شاه بزرگ، در نقل احوال او راه گزافه می‌پیمایند. واقعیت نیز این است که کوروش بزرگ هنوز زنده بود که افسانه‌هایش ورد زبان ایرانیان گشت (smith, 1944: 31؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۸). هرودوت به نقل از پارسیان داستانی افسانه‌آمیز درمورد تولد و نحوه بزرگ‌شدن کوروش ذکر می‌کند. طبق این داستان آستیاگ پادشاه ماد، پس از آنکه خوابی پریشان دید، دخترش ماندانا را به کمبوجیه که حاکم سرزمین پارس بود به همسری داد؛ زیرا بیم آن داشت که اگر دخترش را به یکی از اشراف ماد بدهد، وی او را از تخت سلطنت برکنار کند. کوروش از این پیوند به دنیا آمد، اما آستیاگ خواب دیگری دید و پس از مشورت با مغان و خواب‌گزاران متوجه شد که کوروش تخت شاهی را از او خواهد گرفت؛ بنابراین دستور داد که نوزاد را بکشند. این دستور را به وزیر خود هارپاگ یا هارپاگوس داد، وزیر، کوروش را به شبانی داد که زنش به تازگی نوزادی مرده به دنیا آورده بود. آن شبان و همسرش، کوروش را به جای نوزاد مرده خویش پذیرفتند؛ هنگامی که کوروش ده ساله شد، آستیاگ او را پیدا کرد، اما مغان تعبیر خواب او را چنان بیان کردند که ترس از دل او برخاست و کوروش را به سرزمین پارس نزد پدر و مادرش فرستاد. دراین زمان برای اینکه نشان دهند نجات طفل توسط خداوند بوده چنین شایعه کردند که پس از آنکه کوروش خردسال در کوهستان رها شده بود، سگی از او نگهداری می‌کرد؛ هنگامی که کوروش بزرگ شد علیه آستیاگ شورش کرد. در نبردی که بین مادها و پارس‌ها صورت گرفت، گروهی از سپاه ماد به همراه هارپاگ به

| یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو) | ۱۰۳

کوروش پیوستند و باقی مانده ایشان نیز گریختند. سرانجام آستیاگ به دست کوروش و لشکر او به اسارت درآمد (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۹۴ - ۲۰۶؛ همچنین نگاه کنید به بریان، ۱۳۸۱: ۲۶-۲۴؛ داندامايف، ۱۳۸۱: ۳۰).

در داستانی که هرودوت در مورد آغاز کار کوروش آورده است، افسانه و تاریخ به هم آمیخته است، لیکن هرودوت مقصر نیست؛ زیرا آنچه را که پارسیان به او گفته اند، بازگو کرده است. وی اشاره می کند که پارسیان معتقدند کوروش را سگ ماده ای شیر داده است. خود هرودوت می افزاید که آن ها این داستان را برای ستودن کوروش و ذکر اینکه در پرورش او معجزه ای روی داده است، ساخته اند (هرودوت، همان: ۲۰۶: شهبازی، ۱۳۴۹: ۵۶). در افسانه ای که پارسیان در مورد کوروش داشته اند، کوروش را سگی که برای ایرانیان جانور بسیار مقدسی است، پرورش داده و یا دست کم شیر داده است. این را بی گمان برای این می گفتند تا نشان دهند کوروش برتر از دیگران بوده و در زایش او معجزه ای رخ داده است. این هرودوت نیست که چنین افسانه ای ساخته است، بلکه ایرانیان برای بلند کردن نام کوروش و نشان دادن اینکه وی برتر از آفریدگان دیگر است؛ چنین داستانی ساخته اند (شهبازی، ۱۳۴۹: ۵۸). تمام این روایات بیش از هر چیز به بزرگداشت خاطره بنیانگذاری فرهنگ می پردازند که از بدو تولد با علایم سرنوشتی عجیب از دیگران متمایز شده است. این خاطره تحت همین عنوان با عشق و احترام سینه به سینه به پارسیان جوان منتقل شده است (گزنفون، ۱۳۸۶، کتاب اول، فصل دوم: ۶؛ بریان، ۱۳۸۱: ۲۵).

این روایت افسانه ای با داستان به دنیا آمدن سارگن اکدی (سده بیست و سوم ق.م) و با سرگذشت رمولوس بنیانگذار رم (سده هشتم ق.م) مقایسه شده اند (یاماوچی، ۱۳۹۰: ۷۷؛ Lewis, 1980: d). روایت هرودوت در مورد تولد و پرورش خارق العاده کوروش، تا پایان سلسله هخامنشی ادامه پیدا می کند و بعدها این داستان مورد استفاده سرایندگان داستان زادن و جوانی اردشیر، بنیانگذار دودمان ساسانی قرار می گیرد (فردوسی، ۱۳۸۵: ۴۵۴؛ کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۳۱؛ فرای، ۱۳۷۳: ۱۳۰).

بنابراین ایرانیان به خاطر عشق و علاقه ای که به کوروش داشتند، تولد او را به صورت خارق العاده و مانند اسطوره ها ذکر و زنده ماندن او را نیز معجزه آسا قلمداد کرده اند و به خداوند نسبت می دهند.

۴-۲. کوروش پدر ایرانیان

نویسندگان عصر باستان پس از ذکر خصلت‌های پسندیده و عدالت کوروش، معتقدند که رفتار او با زیردستان طوری بود که اقوام مختلف به او «پدر» می‌گفتند. هرودوت می‌نویسد که در زمان کوروش و کمبوجیه قاعده ثابتی در مورد مالیات وجود نداشت و تنها پیشکش‌هایی به پادشاه اهداء می‌شد. تنظیم مقررات مالیاتی و اصلاحات دیگری نظیر آن موجب شده بود که «پارسیان داریوش را کاسب، کمبوجیه را مستبد و کوروش را پدر بنامند؛ زیرا اولی در همه چیز چانه می‌زد، دومی خشن بود و بی‌قید و سومی اخلاقی ملایم داشت و همه نوع به آن‌ها خدمت کرد (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۸۶/۳). دیودور سیسیلی نیز معتقد است: «ایرانیان او را پدر می‌خواندند» (siculus, 1933: IX, 22-24).

گزنفون یونانی «کوروش نامه» را نوشت و در این کتاب، کوروش را مانند یک فیلسوف، انسانی شایسته و پادشاهی دادگر نشان می‌دهد (گزنفون، ۱۳۸۶)؛ وی در مورد برخورد کوروش با زیردستان می‌نویسد: «رفتار (کوروش) با ملل مغلوب پدرا نه بود و حتی در گوشه‌های دوردست امپراطوری‌اش که برای رسیدن به آن‌ها چندین ماه طول می‌کشید، عموم رعایا در فراوانی نعمت به سر می‌بردند و اوامرش را مانند پدری مهربان اطاعت می‌کردند. در روزگار کدام پادشاهی غیر از کوروش سراغ داریم که حتی پس از مرگ کسانی که بنیاد پادشاهی‌شان به دست او برچیده شده است، وی را پدر و ولی نعمت خویش بدانند. درواقع باید گفت که کوروش فقط فاتح چیره‌دست نبود؛ بلکه رهبری خردمند و واقع‌بین و برای ملت خویش پدری مهربان و گرانمایه بود» (گزنفون، همان: ۲۳۷).

گزنفون صحنه‌ای را به تصویر کشیده است که در آن کمبوجیه اول کارهایی را که پسرش برای پارسیان انجام داده برشمرده است: «کوروش نیز به یاری خدایان شما را به کسب افتخارات بزرگ نائل ساخت و پارسیان را در جهان سرافراز و شریف و بزرگ کرد. نام پارس را در آسیا سربلند و مشهور ساخت. همه ملل احترامش را بر خود لازم شمردند. مردان رشیدی را که در رکابش جنگیدند، از همه نعمت‌ها برخوردار ساخت. سربازانش را شرافتمند به بار آورد و پارسیان را چنان نیرویی بخشید که در میدان کارزار پیوسته پیروز و منصور شدند» (گزنفون، همان: ۲۵۹؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۹).

۴-۳. حرمت پاسارگاد پایتخت کوروش نزد ایرانیان

هنگامی که کوروش شاهنشاهی هخامنشی را بنیاد نهاد، نخستین اقامتگاه خود را در پاسارگاد ساخت. در این مکان بود که کوروش آرامگاه خود، دو کاخ و یک دژ برپا کرد (کول روت، ۱۳۹۷: ۴۶). نویسندگان یونانی می‌نویسند که نبرد تعیین‌کننده کوروش با آستیگ در منطقه پاسارگاد صورت گرفته است (Strabo, 1917: xv.3.9؛ کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۰۲). کتزیاس می‌گوید بعد از اینکه کوروش در نبرد با دریس‌ها زخم برداشت؛ پس از مدتی به‌خاطر همان زخم مرد. کمبوجیه که جانشین پدر شد «کالبد پدرش را با بگاپات (برای خاکسپاری به پارس فرستاد. کمبوجیه مراقبت کرد تا همه چیز چنانکه پدرش دستور داده بود انجام شود» (کتزیاس، همان: کتاب ۱۲ و ۱۳: ۲۱۲).

پس از اینکه اسکندر مقدونی، داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی را شکست داد، وارد پاسارگاد شد. یونانیانی که همراه وی به پاسارگاد رسیدند، از هیچ بنای دیگری نام نبرده‌اند و آرامگاه کوروش یگانه بنای باستانی است که در گزارش‌های آن‌ها بدان اشاره شده است (Stronach, 1978: p1-2). استرابون می‌گوید که آرامگاه کوروش در میان انبوهی از درختان قرار داشته است: «سپس اسکندر به پاسارگاد که از کاخ‌های کهن سلطنتی بود رفت. در باغی گور کوروش را دید. برجی کوچک، که در میان انبوه درختان پنهان بود. آرامگاه بنیادی استوار داشت و روی آن مزاری سقف‌دار با ورودی بسیار تنگ است» (استرابون، ۱۳۸۲: ۳۲۰). بنای یادبود پاسارگاد، پایتخت کوروش بزرگ، به‌دلیل شخصیت مورد احترام کوروش بزرگ به سرنوشت فاجعه‌آمیز تخت جمشید گرفتار نشد و اسکندر با بازدید از این بنا به شخصیت کوروش ادای احترام کرد (موسوی، ۱۳۹۳: ۲۹).

بعد از وفات کوروش؛ اگرچه شوش و تخت جمشید به‌عنوان پایتخت‌های سیاسی، اداری برگزیده شدند، اما پاسارگاد به‌عنوان پایتخت و آرامگاه کوروش همواره اهمیت و احترام خود را تا پایان دوره هخامنشی نزد شاهان و مردم حفظ کرد.

پس از اینکه کمبوجیه دستور خاکسپاری جسد کوروش را داد، تعدادی از مغان را موظف ساخت، ضمن مراقبت و نگهداری از آرامگاه، برای بزرگداشت و آرامش روح کوروش، روزانه قربانی کنند. آریانوس در این زمینه می‌نویسد: «در داخل محوطه و راه

بالارفتن از آنجا، عمارت کوچکی بود که مغان از آنجا آرامگاه کوروش را پاسداری می‌کردند. اینان از زمان کمبوجیه پسر کوروش، این شغل را از پدر به پسر به ارث برده بودند. شاه هر روز به آن‌ها گوسفند می‌داد و مقدار معینی غذا و شراب و هر ماه اسبی تا برای کوروش قربانی کنند» (آریانوس، ۱۳۹۳: فصل ۲۹، ۲۹۳؛ و نگاه کنید به بویس، ۱۳۷۵: ۱۰۹). در الواح باروی تخت جمشید (که تاریخ آن به ۴۹۲ تا ۴۵۸ ق.م برمی‌گردد)، می‌توان به درک بهتری از آیین‌های قربانی برای درگذشتگان دست یافت. در این لوح‌ها آمده است که حکومت سلطنتی، محصولات کشاورزی و حیوانی را می‌داد تا قربانی کنند و قربانی‌هایی که نزدیک آرامگاه‌های شخصیت‌های عالی‌رتبه خاندان سلطنتی انجام می‌شد نیز از آن جمله بود. جالب است بدانیم مراسم قربانی در پاسارگاد، تا پایان سلسله هخامنشی به احترام کوروش برگزار می‌شد (استرابون، ۱۳۸۳: ۳۲۰؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۳ الف: ۱۷۶).

پلوتارک در «زندگی اردشیر» دوم بیان می‌کند که پس از مرگ شاهنشاه هخامنشی، شاه جدید می‌بایست در پاسارگاد براساس مراسم و آیین خاص تاجگذاری کند. شاه جدید موظف بود لباس خود را درآورده و ردای کوروش را بر تن می‌کرد و پس از خوردن انجیر و نوشیدن دوغ، تاجگذاری می‌کرد (پلوتارک، ۱۳۶۹: ۴/۴۸۰). تصور می‌رود که این آیین‌ها بر فراز زندان مادر سلیمان، بنایی که احتمالاً این تجهیزات ویژه سلطنتی در آنجا نگهداری می‌شد، برگزار می‌شده است (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۵۲؛ درمورد سایر کاربردهای احتمالی بنای معروف به مادر سلیمان بنگرید به بویس، ۱۳۷۵: ۹۰). این کنش به گونه‌ای رازآمیز موجب جابه‌جایی فره پادشاهی از کوروش بزرگ به پادشاه نوین پارسی می‌شد (weerdenburg, 1993: 29؛ الهیاری، ۱۴۰۱: ۲۴)، اشاره‌ای بود به بنیانگذاری شاهنشاهی پارسیان به دست کوروش بزرگ (آلن، ۱۳۹۰: ۱۴۹؛ الهیاری، همان: ۲۵) و مهر تأییدی بر پیوستگی دودمان هخامنشیان از کوروش بزرگ تا آن هنگام بود (بریان، ۱۳۸۱: ۸۲۱؛ کورت، ۱۳۷۹: ۹۹؛ الهیاری، ۱۴۰۱: ۲۵).

در درگاه شمال غربی «کاخ دروازه» در پاسارگاد، نقش برجسته‌ای وجود دارد که مردی را با ریش بلند و دو بال به تصویر کشیده که لباس ایلامی بر تن دارد و تاج سه‌گانه‌ای بر سر گذاشته است. روزگاری کتیبه‌ای سه‌زبانه (پارسی باستان، ایلامی و بابلی) وجود داشت

| یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو) | ۱۰۷

(شهبازی، ۱۳۸۶: ۶۶) و نسل‌های آینده باید سپاسگزار کرپورتر^۱ باشند که پیش از سال ۱۸۰۲ میلادی از این کتیبه کپی‌برداری کرد و نیز مرهون فلاندین^۲ و کاست که بیست سال بعد، کپی دیگری از آن به یادگار گذاشتند. کتیبه دارای جمله ساده‌ای بدین‌صورت بوده است: «من کوروش شاه هخامنشی» (مالوان، ۱۳۸۵: ۲۴۸).

پژوهشگران معتقدند این مجسمه از هنر اقوام زیر سلطه مانند آشوری (Stronach, 1978: p. 1, 189b)، مصری، سوری و فینیقی (Francovitch, 1966: p. 239) اقتباس شده و دارای هنر پارسی نیز هست. وجود بال و تاج شاخدار در نقش کوروش را پژوهشگران به‌عنوان موجود جادویی جهت دفع شیطان (استروناخ، ۱۳۸۵: ۸۰۹)، دارابودن فره ایزدی (مالوان، ۱۳۸۵: ۲۴۸) و نمایش سرزمین‌های فتح شده در هنر کاخ‌های پاسارگاد (بروسیوس، ۱۴۰۰: ۴۳) و تسلط بر حکومت‌های خاورمیانه (بویس، ۱۳۷۵: ۹۳) تفسیر کرده‌اند.

در ایلام باستان موجودات اساطیری را با شاخ (پاتس، ۱۳۸۵: ۲۸۶؛ صراف، ۱۳۸۴: ۱۵۸) و در آشور به‌صورت بالدار نقش می‌کردند. به‌نظر می‌رسد بعد از وفات کوروش، جانشینان او جهت بزرگداشت مقامش، به تقلید از اقوام زیر سلطه به‌ویژه آشوریان، بنیانگذار فرهنگ سلسله هخامنشی را به شکل موجودی بالدار و شاخدار نقش کردند. هرودوت نیز اشاره می‌کند که این تصور وجود داشته است که کوروش از نظر نژاد و اصالت فوق بشر بود (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۷۹) و گزنفون از زبان کروزوس پادشاه شکست‌خورده لیدی، کوروش را انسانی از نسل خدایان و زاده شاهان معرفی می‌کند (گزنفون، ۱۳۸۶: کتاب هفتم، ۲۰۵).

۴-۴. نام‌گذاری فرزندان

کوروش نامی خجسته بود که در زمان حیات بنیانگذار سلسله هخامنشی و پس از مرگ وی، ایرانیان برای بزرگداشت او بر فرزندان خود می‌گذاشتند. واپسین شاهان هخامنشی به هنگام تخت‌نشینی معمولاً «نام شاهی» برای خود اختیار می‌کردند. فلاویوس یوزفوس روایت می‌کند که خشایارشا نام فرزندش را کوروش گذاشت و او پس از رسیدن به

1. Kerporter
2. flandin

پادشاهی نام شاهی اردشیر را برگزید که نامی زرتشتی است؛ به معنای «فرمانروایی بر اساس نظم و راستی» (هیتس، ۱۳۸۷: ۳۷۹۰)؛ همچنین پیداست که نام کوروش که داریوش دوم به یکی از پسرانش داده بود، اعتبار ویژه‌ای به او بخشیده بود که متن‌های یونانی نیز توجه زیادی به آن داشته‌اند (بریان، ۱۳۹۳: ۱۷). گزنفون می‌نویسد که داریوش دوم شاهنشاه هخامنشی و ملکه پروشات، دو پسر به نامهای اردشیر و کوروش داشتند (گزنفون، ۱۳۷۵: ۶۹) و پلوتارک معتقد است آن‌ها دارای چهار پسر به نام‌های اردشیر، کوروش، اوستان^۱ و اوگرسره^۲ بودند. داریوش دوم در بزرگداشت نام کوروش بزرگ، یکی از پسران خود را کوروش نامید (پلوتارک، ۱۳۶۹: ۴/۴۷۸) که در تاریخ به کوروش کوچک معروف است.

۴-۵. کوروش و جای نام‌ها

یاد و خاطره کوروش نفوذی عظیم در ایرانیان به جای گذاشته بود. بسیاری از شهرها و رودها را به نام او نامگذاری کردند که شاید بعضی از آن‌ها را خود مردم بی‌دخال دولت انجام دادند (فرای، ۱۳۷۳: ۱۴۲).

کوروش از کنار رود جیحون یا آمودریا گذشت و به سغد و خوارزم رفت و برای نگهداری فرمانروایی پارسیان، دژها ساخت که از همه نامبردارتر، شهر استوار و مشهور کوروش کته^۳ یا «کوروش کده» بود که در پایین رودخانه سیحون (سیر دریا) و تقریباً در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی خجند (شهبازی، ۱۳۴۹: ۲۷۷) قرار دارد. این شهر را به «شهر کوروش» (کث^۴ به زبان سغدی یعنی شهر) معنی کرده‌اند و جای آن را با روستای کورکث^۵ در نزدیکی شهر اشروسنه در شمال شرقی سمرقند، برابر دانسته‌اند (Benveniste, 1943: p. 163؛ آیلرز، ۱۳۹۰: ۴۷). کوروش کته در واقع مهم‌ترین شهر در میان مجموعه هفت شهری بود که دارای استحکامات بودند و در ساحل یاکسارتس (سیحون) قرار داشتند (Strabo, 1917: XI,II, p.4). اسکندر و یارانش یک‌به‌یک آن‌ها را به سختی تصرف کردند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۱۷۶). در آسیای کوچک نزدیک سارد نیز دشتی وجود دارد به نام کورا^۶ که نامش

1. ostan
2. oxathre
3. kurushkatha
4. kath
5. kurkath
6. kura

را از کوروش گرفته است (بویس و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵۶؛ Strabo, 1917: xII, p33). رودهایی را در نواحی مختلف قلمرو هخامنشی به نام کوروش گذاشته بودند. یونانیان نام کوروش را به عنوان نام چند رودخانه یاد کرده اند. رود کورا^۱ از کوه های ترکیه سرچشمه می گیرد و از گرجستان و آذربایجان می گذرد و پس از پیوستن به ارس به دریای مازندران می ریزد. این رود هنوز هم به نام کورا شناخته می شود.

در دارابگرد نیز «آب کر» وجود دارد و همچنین «دجله الاورا» که در کرانه های پایین رود دجله واقع شده است و در تابستان به ندرت آب دارد (بویس و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵۷).

آلیان داستانی نقل می کند که اردشیر دوم در حال گذر از منطقه ای بود و فردی پارسی به عنوان هدیه، به رود کوروش رفته و مشتی از آب رودخانه را به اردشیر می دهد و نام کوروش باعث خرسندی شاهنشاه هخامنشی می شود: «می گویند مرد ایرانی به نام سینانت در مکانی تا حدی دور از ملک روستایی خود با اردشیر دیدار کرد... غافلگیر شده و ناراحت بود، نگران از سنت محلی و همچنین ادای احترامش به شاه. او که نمی دانست در آن وضعیت چه کند و از حسن شهرت خود بیمناک بود، نمی خواست با تقدیم نکردن هدیه گمان رود که به شاه بی حرمتی کرده است، با سرعت هرچه بیشتر به کنار رودخانه ای رفت که از کنار آنجا می گذشت (نام آن رود کوروش بود یعنی رودخانه کورا) خم شد و با دو دست خود مشتی آب برداشت و گفت: ای شاه اردشیر باشد که سلطنت برای همیشه پایدار بماند، در این لحظه و در این شرایط تا جایی که از عهده ام برمی آید و در توان دارم به تو ادای احترام می کنم و از این رو برای اینکه با بی احترامی از سوی من از اینجا نگذری، احترام خود را با تقدیم آب کوروش نشان می دهم... اردشیر را این سخن خوش آمد و پاسخ داد: خوشحالم که هدیه تو را بپذیرم و آن را یکی از ارزنده ترین هدیه دریافتی خود می دانم و اعلام می کنم که این هدیه از لحاظ ارزش برابر همه هدایای دیگر است؛ زیرا نخست اینکه آب از همه چیز بهتر است و دوم برای اینکه نام کوروش بر خود دارد» (Aelian, 1997: pp. 1, 31_33). شگفت اینجاست که در اسامی جغرافیایی امروز، هنوز رودخانه هایی نام کوروش را بر خود دارند (آیلرز، ۱۳۹۰: ۲۶).

نامگذاری رودها از این جهت اهمیت دارد که نزد ایرانیان باستان رودها مقدس

1. kura

بودند؛ بر اساس الواح باروی تخت جمشید، رودها مقدس به‌شمار می‌رفتند و برای آن‌ها قربانی می‌شده است: «تورکمه‌ی^۱ دین مرد (ایلامی / شتین) ۵۷ کوارت شراب دریافت کرد که اوشیه^۲ آورده بود و در راه خدایان مصرف کرد: ۷ کوارت برای اهورامزدا، ۲۰ کوارت برای خدای هومبان، ۱۰ کوارت برای رودخانه هوپوتیش، ۱۰ کوارت برای رودخانه رنکر،^۳ ۱۰ کوارت برای رودخانه شوشونوش (متون باروی تخت جمشید، ۳۳۹؛ بروسیوس، ۱۳۹۲: ۲۲۵).

۴-۶. قوم آریاسپی یا نیکوکار

مورخین یونانی از قومی به نام آریاسپی، ساکن در مرزهای جنوبی درنگیه (زرنگ^۴ در کتیبه‌های هخامنشی) یاد کرده‌اند که به‌دلیل تهیه آذوقه و آب برای سپاه کوروش در مسیر لشکرکشی به سرزمین سکاه، به لقب «نیکوکار» مفتخر بودند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۵۸). دیودورسیسیلی می‌نویسد که کوروش در طی لشکرکشی «در قلب سرزمینی بیابانی تنها ماند و فقدان کامل آذوقه بزرگترین خطرات را برایش به همراه آورد»، «اما آریاسپیان، کاروانی از ۳۰ هزار گاری حامل غلات برایش فرستادند. کوروش که برخلاف انتظار نجات یافته بود، این مردمان را از خراج معاف کرد و پاداش‌های دیگری به آن‌ها ارزانی داشت. از دیگر سوی نام پیشینشان را از آن‌ها گرفت و ایشان را «نیکوکاران» نام نهاد» (سیسیلی، ۱۳۸۴: کتاب هفدهم، ۷۴۱).

جالب اینکه به حرمت کوروش، تا پایان دوره هخامنشی این قوم تحت عنوان «نیکوکاران» ملقب بوده و از پرداخت خراج و مالیات نیز معاف بودند. آریانوس می‌نویسد که اسکندر مقدونی به‌دنبال داریوش سوم «به میان قومی رفت که قبلاً آریاسپیان‌ها نامیده می‌شدند، اما حال به اسم نیکوکاران ملقب بودند؛ زیرا به کوروش بزرگ فرزند کمبوجیه هنگام درگیری با اقوام سکایی یاری رسانده بودند. اسکندر این مردم را به علت آنکه به نیاکان خود خدمت کرده بودند، ستود» (آریانوس، ۱۳۹۳: کتاب سوم، فصل ۲۷). اسکندر وقتی عدالت‌خواهی آن‌ها را مشاهده کرد، نه تنها آن‌ها را آزادی داد بلکه بر قلمرو آنان افزود

1. Turkama

2. ushayah

3. Rannakarra

4. zarank

تا هرچه می‌خواهند از سرزمین‌های همسایگان‌شان از آن آنان شود، اما آنچه که اینان درخواست کردند ناچیز بود(همانجا).

۴-۷. بزرگداشت کوروش در سرودها و آوازاها

ایرانیان در دوره هخامنشی سرودها و آوازهایی در بزرگداشت مقام کوروش بزرگ ساخته بودند و به احتمال زیاد این آوازاها در مدارس و مناسبت‌های مختلف خوانده می‌شدند. اوصافی که ایرانیان در این سرودها به کوروش نسبت داده‌اند، زیبایی ظاهری، مهربانی، عدالت و علاقه‌مندی به علم و دانش است. گزنفون در این زمینه می‌نویسد: «کوروش بنا بر سرودها و تصانیفی که تاکنون حفظ شده است، طفلی بود به غایت زیبا، صاحب خصلتی بس نیکو و خلقی شریف و با رأفت، دوست و هواخواه مطالعه و تحصیل و عاشق افتخار و پیروزی، تا جایی که هرگونه مشقت و محرومیت را به خویشتن تحمل می‌کرد تا اینکه مورد مدح و ستایش نزدیکان قرار گیرد. این است آنچه در اندیشه و قلوب مردم از فطرت نیک و زیبایی اندام او شایع و رایج است» (گزنفون، ۱۳۸۶: کتاب اول، ۶).

در حقیقت توجه به اشاراتی گذرا به خوانندگان درباری، نشان از سستی درباری درباره داستان‌گویی‌هایی دارد که به‌همراه موسیقی اجرا می‌شد و به‌نظر می‌رسد نغمه‌هایی درباره اعمال قهرمانانه کوروش بزرگ به‌ویژه میان مردم محبوب بوده است (لوین جونز، ۱۳۹۴: ۲۴۰).

پارسیان کوروش را گرامی‌ترین فرمانروای خویش می‌دانستند (Plutarch, 1927: Artaxerxes: II) و او را بسیار می‌ستودند (Herodotus, 1987: I, 209, III, 32f, 89: VII, 2: IX, 122). آن‌ها معتقد بودند هیچ پارسی قابل مقایسه با کوروش نیست (بریان، ۱۳۸۱: ۹۷) و کوروش از همه پارسیان داناتر است (هرودوت، ۱۳۸۴: ۲۲۱/۵).

کوروش زیبا و خوش‌اندام بود و ایرانیان تا پایان دوره هخامنشی به او همچون نمونه زیبایی اندام می‌نگریسته‌اند (Durant, 1954: p.352). هر شاهزاده و پادشاه آرزوی آن داشت که خودش را با معیارهای زیبایی مردانه‌ای که از کوروش به‌جای مانده بود تطبیق دهد (لوین جونز، ۱۳۹۴: ۳۱) و ایرانی‌ها تا نسل‌ها مدعی بودند که بینی عقابی او معیار زیبایی است: «زیرا بینی او عقابی بود، ایرانی‌ها حتی تا زمان حاضر مردانی را دوست دارند که بینی عقابی دارند و آن‌ها را بسیار زیبا می‌پندارند» (لوین جونز، همانجا؛ Plutarch, 1927: 281e).

۴-۸ کوروش الگوی شاهان هخامنشی

پیش از هخامنشیان، حکومت‌های مختلف جنگ و خونریزی را سرلوحه خود قرار داده و افتخار خود را کشتن، غارت و ویرانگری ذکر می‌کنند؛ معروف‌ترین نمونه آن فتح‌نامه آشور بانیپال، پادشاه آشور است که در حدود سال ۶۴۵ ق.م شهر شوش را فتح و ویران می‌کند (پاتس، ۱۳۸۵: ۴۴۴؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۳ الف: ۱۱۴). جالب اینکه با افتخار ذکر می‌کند که حتی به قبر مردگان سرزمین ایلام نیز رحم نکرده است: «صدای انسان، صدای سم چهارپایان بزرگ و کوچک، فریادهای شادی به دست من از آنجا رخت بریست» (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۰۳ و آمیه، ۱۳۸۴: ۷۱). زیگورات شوش ویران شد، اماکن مقدس آن مورد بی‌حرمتی قرار گرفت، پیکره خدایان به اسارت گرفته و به باد سپرده شدند؛ حتی ایلامیان شکست‌خورده در ماورای گورهایشان دنبال شدند و کشورشان به‌طور نمادین از روی نقشه محو شد (رو، ۱۳۸۱: ۳۶۹). تاریخ سرشار است از غارتگری‌ها، ویرانگری‌ها و کشتارهای پادشاهان بین‌النهرین و سرزمین‌های دیگر. در سال ۵۵۹ ق.م کوروش بزرگ به پادشاهی رسید و حکومت هخامنشی را تشکیل داد. وی در اندک زمانی موفق شد حکومت‌های قدرتمند عصر باستان از جمله ماد، لیدی و بابل را شکست داده و نخستین پادشاهی بزرگ جهان را به وجود آورد. در این زمان ناگهان متوجه تغییر سیاست و رفتاری متفاوت می‌شویم؛ برعکس شاهان پیشین که افتخار خود را کشتن و ویرانگری می‌نامند و به آن نیز افتخار می‌کنند، کوروش با عدالت و انسانیت با اقوام شکست‌خورده و زیر سلطه برخورد کرد (گزنفون، ۱۳۸۶؛ شهبازی، ۱۳۴۹؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۳ الف: ۱۱۴). گزنفون می‌گوید چون هدف اصلی کوروش قدرت خود و تعالی و سربلندی پارسیان بوده است؛ به همین دلیل پادشاهانی که پس از او به قدرت رسیدند همان روش حکومتی را به کار بستند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۲۹)؛ بنابراین با بررسی موضوع بر اساس نظریه فرهنگی میشل فوکو و مطالعه فرهنگ و اندیشه ایرانیان در دوره هخامنشی، متوجه می‌شویم که ایرانیان، کوروش را ناجی خود دانسته و همانند یک اسطوره و شخصیت فرازمینی به او می‌نگریستند؛ به‌طوری‌که تولد او را به‌صورت افسانه‌ای ذکر کرده و تصویر او را در پاسارگاد شبیه اسطوره‌ها و فرشتگان نقش می‌کنند. در تمام دوره هخامنشی، نام کوروش مقدس بود و به وی به‌مثاله الگویی شایسته در حکومت‌داری می‌نگریستند. کوروش از دیدگاه ایرانیان اصل و اساس عدالت و انسانیت بود.

۵. دیدگاه اقوام غیر ایرانی در مورد کوروش بزرگ

۵-۱. دیدگاه بابلی ها و یهودی ها (کوروش رهایی بخش)

بر اساس متون تاریخی، اقوام مختلف کوروش را منجی و رهایی بخش خود می دانستند؛ به طوری که ارسطو کوروش را در شمار رهایی بخشان و خیرخواهان ملت ها می دانست (هیتس، ۱۳۸۶: ۸۸). هرودوت می نویسد زمانی که کوروش در اواخر عمر خود در حال حرکت جهت نبرد با ماساژت ها بود: «در خاک ماساژت ها به خواب رفت، پسر ارشد هیستاسپ (یعنی داریوش) را در خواب دید که دو بال بر شانه دارد، یکی از آن ها بر آسیا سایه افکنده و دیگری بر اروپا» (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۸۳/۱). کوروش خطاب به هیستاسپ پدر داریوش اظهار می دارد که پسر تو قصد دارد علیه من شورش کند و هیستاسپ را به پارس می فرستد تا مراقب فرزندش باشد: «سپس هیستاسپ چنین پاسخ داد: ای پادشاه، هیچ مردی زنده نباشد که بخواهد بر تو شورش کند و اگر چنین مردی باشد، خدا کند که هرچه زودتر نابود شود؛ زیرا تو پارسی ها را از قید اسارت نجات دادی و مردمانی آزاد کردی. تو کاری کردی که پارس ها، به جای اطاعت از دیگری، خود بر همه فرمانروایی می کنند. اگر در خواب دیده ای که فرزند من قصد شیطانی نسبت به تو دارد من او را به تو تسلیم می کنم تا هر طور صلاح می دانی با او رفتار کنی» (همان، ۲۴۸)؛ اگرچه اصل داستان محل شک و تردید است، اما اندیشه پارسیان را نسبت به کوروش نشان می دهد که او را منجی و رهایی بخش خود می دانستند و هرودوت نیز این مسئله مهم را در قالب داستان ذکر می کند.

بنابر متن های بابلی، کوروش به عنوان رهایی بخش ذکر شده است که مردم را از حکومت ظالمانه نبونید نجات می دهد. گزارش رسمی وقایع دوران سلطنت نبونید (۵۵۵-۵۳۹ ق.م)، اسناد وقایعی است که از آغاز به سلطنت رسیدن آخرین پادشاه بابل، تا فتح این سرزمین توسط کوروش دوم در سال ۵۳۹ ق.م را دربر دارد. در این متن ورود کوروش و لشکر او به شهر بابل ذکر شده است: «اوگبارو، فرماندار گوتی و سپاه کوروش بدون نبرد وارد بابل شدند؛ سپس، پس از آنکه نبونید عقب نشست، در بابل اسیر شد. تا پایان ماه، سپاه گوتی دروازه های اساگیل (معبد) را محاصره کردند، اما هیچ توفقی در کار (آیین ها) در اساگیل یا (سایر) معابد نبود و هیچ روز (اجرای مراسم) لغو نشد. در روز سوم ماه ارهشمنو (هفتم آبان ۵۳۹)، کوروش به بابل وارد شد. (خیابان ها) پر بودند از (برگ درختان و گل) در

برابر وی. هنگامی که کوروش به تمام بابل سلام گفت، در شهر آرامش بود... خدایان اکدی که نبونید به بابل آورده بود به محل خود بازگردانده شدند» (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۵۲). در متنی شاعرانه مشهور به «چکامه نبونید» که به زبان اکدی نوشته شده و در میان مردم نیز توزیع شده است، شاه بابل متهم به قانون شکنی، جنایت در حق مردم و معابد، ساختن مجسمه غول آسای یک خدای بیگانه، ضایع کردن اموال مردم کشورهای تابعه، ظلم در حق مردم خودی، نادانی، حماقت و سرانجام تکفیر شده است: «او عدالت را نادیده گرفت، با اسلحه خود (زورمند) و ناتوان را کشت، بازرگانان را از مسیر تجارت محروم کرد، کشور را به نابودی کشید، (در زمان سلطنت او) آوازی بلند نبود، هیچکس دل خوشی نداشت... کسی در کشور قادر به دیدنش نبود» (داندامایف، ۱۳۸۱: ۷۹). در این متن کوروش منجی و رهایی بخش مردم بابل ذکر شده است: «(کوروش) مجسمه خدایان بابل را به معبد های اولیه بازگرداند و قلب آن ها را خشنود کرد... او هر روز با طعام در پیشگاه خدایان حاضر می شد... شادی به بابل بازگشت. او آن ها را از زندان آزاد کرد» (همان، همانجا).

در متن استوانه کوروش، فتح بابل توسط شاهنشاه هخامنشی، کاری الهی توصیف می شود که به رفتار توهین آمیز نبونید که متهم به نادیده گرفتن آیین مردوک و توجه به آیین های دیگر است پایان می دهد. کوروش با این مأموریت الهی به سوی بابل پیش رفت و سپاه وی، شهر را بدون مقاومت گرفت و مردم بابل به او به عنوان نجات بخش خوش آمد گفتند (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۶۶). طبق متن استوانه، نبونید پادشاه بابل، با ظلم و ستم نسبت به زيردستان برخورد می کرد: «او پیشکش های روزانه را بازداشت... هر روز به شهرش (شهر مردوک) بدی روا می داشت... همه مردمانش را (مردمان مردوک را) با یوغی رهانشدنی به نابودی کشاند»؛ به همین دلیل مردوک، خدای بابل «از ناله ایشان بسیار خشمگین شد... و بر مردم سرزمین سومر و آکد که همچون کالبد مردگان شده بودند اندیشه کرد و بر آنان رحم آورد. او همه سرزمین ها را جست و جو کرد، شاهی دادگر را جست و جو کرد که دلخواهش باشد، او کوروش شاه (سرزمین) انشان را به دستانش گرفت و او را به نام خود خواند و شهر یاری او بر همگان را به آوای بلند اعلام کرد». کوروش پس از اینکه بابل را فتح کرد، با صلح و آشتی وارد این کشور شده و دست به آبادانی و رفاه مردم می زند: «سپاهیان گسترده ام با آرامش و صلح درون بابل گام برمی داشتند. نگذاشتم کسی در همه (سومر و) آکد هراس آفرین باشد. خستگی هایشان را تسکین دادم و از بندها رهایشان کردم» (منشور

کوروش هخامنشی، ۱۳۹۲: بندهای ۷ تا ۲۶).

یکی از مهم‌ترین اقدامات کوروش پس از فتح بابل، آزادی قوم یهود بود که از زمان نبوکد نصر، پادشاه بابل به اسارت و بردگی از اورشیم به بابل نقل مکان کرده بودند.^۱ در کتاب عهد عتیق یا تورات، کوروش به‌عنوان مسیح و نجات‌بخش ذکر شده است: «خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش که: دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را در حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود. چنین می‌گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنج‌های ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم» (کتاب مقدس یا عهد عتیق، کتاب اشعیا، ۲۰۰۷: ۸۲۸).

سرانجام، به فرمان کوروش، اسرای یهودی به کمک خزانه شاهنشاهی به سرزمین خود بازگشتند: «سپس روسای آوای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبریعی یاری کردند و کوروش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکد نصر آن‌ها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد و کوروش پادشاه فارس، آن‌ها را از دست متردات^۲ خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر^۳ رئیس یهودیان شمرد... تمامی ظروف طلا و نقره پنج‌هزار و چهارصد بود. شیشبصر همه آن‌ها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند، برد(همان، کتاب عزرا: ۵۷۱). یهودیان در مقابل رفتار عادلانه کوروش، منصف بودند و حق‌شناسی آنان نسبت به ملت ایران به‌صورت سرودهای شادی پس از روزگار اسارت تجلی کرد؛ زیرا تجدید حیاتی که «قوم یهود» یافته بود، مدیون ایرانیان و کوروش بوده است (گیرشمن،

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر درمورد برخورد کوروش بزرگ با قوم یهود بنگرید به: (کورت، ۱۳۸۲:

۴۳؛ یاماوچی، ۱۳۹۰: ۸۵)

2. metrdat

3. shishbasar

۱۳۸۹: ۱۷۳). جالب اینکه بر اساس کتاب تورات، آزادی یهودیان توسط کوروش به خاطر منافع شخصی و سیاسی کاری نبوده بلکه به خاطر عدالت دوستی این شاه بوده است: «من او را (کوروش) را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه» (عهد عتیق یا تورات، کتاب اشعیا، ۲۰۰۷: ۸۲۹).

برخلاف نظر بسیاری از مستشرقین درمورد استفاده ابزاری کوروش از اقوام زیرسلطه، با مطالعه اندیشه یهودیان و بابلی‌ها مشخص می‌شود که بزرگان قوم یهود، کمک‌های انسان‌دوستانه و عدالت‌خواهانه کوروش را در کتاب دینی خود ثبت می‌کنند و کوروش را نه به عنوان انسانی معمولی، بلکه عدالت‌خواهی فرستاده یهوه و مسیح پروردگار و منجی قوم خود به جهانیان معرفی می‌کنند. کاهنان بابلی نیز در استوانه‌ای به خط و زبان بابلی، اقدامات انسان‌دوستانه او را ثبت کرده و درمقابل دید همگان قرار می‌دهند؛ با توجه به اینکه کتاب تورات و استوانه بابلی را همگان می‌دیدند، امکان ثبت وقایع دروغین در آن‌ها وجود نداشته و آنچه در این دو اثر درمورد اقدامات کوروش دوم آمده، عین حقیقت است.

۲-۵. دیدگاه یونانیان نسبت به کوروش

یونانی‌ها، دیدگاهی بسیار مثبت نسبت به کوروش داشتند. آیسخولوس^۱ که در سال ۴۹۰ ق. م در ماراتون با ایرانیان جنگیده بود، کوروش را «مرد نیک‌بخت» و «دانا و خیرخواه» (آیسخولوس، ۱۳۵۶: ۴۱) و دیودور سیسیلی او را دلاور در جنگ، بی‌باک، میانه‌رو، پاک‌اندیش و انسان‌دوست معرفی می‌کند (Siculus, 1933: IX, 22). هرودوت مورخ یونانی عصر باستان، معتقد است که ایرانیان در زمان فرمانروایی کوروش به فروتنی، خردمندی و دلیری شهره بودند و پادشاهشان کوروش، نه تنها در فنون جنگی و مهارت‌های سیاسی سرآمد بود، بلکه در دوستی، آزادی‌خواهی، نرمش و مدارا و مهربانی، حتی نسبت به دشمنانی نظیر آستیاگ و کروزوس بی‌همتا بود (ویس‌هوفر، ۱۳۷۸: ۶۵). افلاطون کوروش را پادشاهی می‌داند که بر اساس «اصل آزادی» عمل کرده و باعث رشد و توسعه سرزمین خود شد: «در دوران پادشاهی کوروش ایران راهی میان استبداد و

1. Aischylos

آزادی پیش گرفته بود، ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم توانسته بودند اقوام زیادی را تحت فرمان خود درآورند. حکمرانان، زیردستان را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند. سربازان، فرماندهان خود را دوست داشتند و با رغبت و اشتیاق به میدان جنگ می‌رفتند. اگر در میان آنان مردی روشن‌بین بود که می‌توانست پیشنهادی عاقلانه بدهد، پادشاه بر او حسد نمی‌برد و در هم نمی‌کشید بلکه او را در سخن گفتن آزاد می‌گذاشت و همه کسانی را که به او پندهای خردمندانه می‌دادند، محترم می‌داشت. این آزادی و دوستی و تبادل نظر سبب شده بود که کشور رشد کند و روزه‌روز آبادان شود (افلاطون، ۱۳۶۶: ۴/۶۹۴). گزنفون مورخ، فیلسوف و سردار نظامی یونانی (۴۳۰-۳۵۵ ق.م) در کتاب «کوروش‌نامه» تصویری که از کوروش ارائه می‌دهد، حتی از تصویر تاریخی هرودوت نیز مؤثرتر و پررنگ و جلاتر است. این کتاب تا قرن هجدهم میلادی پرخواننده‌ترین کتاب همه دوره‌ها بود و در ادبیات و هنر اروپا، بیش از همه به توصیف گزنفون از شاه ایران مراجعه و استناد می‌شد. گزنفون در این کتاب تصویری از کوروش نیک، خردمند و مداراگر ارائه می‌دهد (ویسپوفر، ۱۳۷۸: ۶۵). شخصیت کوروش چنان اعتبار و احترامی را در یونان برانگیخته بود که او را الگوی یک «پادشاه خوب» می‌دانستند (بریان، ۱۳۹۳: ۱۲) و چنان‌که او یاد کرده‌اند که گویی پارسیان پیش از وی تاریخ نداشته‌اند (همان، همانجا؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۹).

اسکندر همیشه از کوروش تعریف و تمجید می‌کرد (اولبریخت، ۱۴۰۱: ۱۶۹) و همواره خاطره او را گرامی می‌داشت (plutarch, 1927, Alexander: 59). گزارش‌هایی که از همراهان اسکندر برجای مانده است، فاتح مقدونی را «دوستدار کوروش» معرفی می‌کند. اصطلاحاتی که برای ورود او به بابل در سال ۳۳۱ ق.م به کار رفته بود، دقیقاً همانند اصطلاحات کوروش در دو سده پیش از میلاد بود (بریان، ۱۳۹۳: ۱۷). آریانوس می‌نویسد که اسکندر پس از گذر از دربندهای پارس و شکست آریوبرزن، وارد پاسارگاد شد (آریانوس، ۱۳۹۳: کتاب سوم، ۱۳۴). وی پس از تصرف پاسارگاد و زیارت آرامگاه کوروش، به نشر خاطره او پرداخت و به مغان حکم کرد به برگزاری قربانی‌های منظم در مقبره بنیانگذار دودمان هخامنشی ادامه دهند (استرابون، ۱۳۸۲: کتاب ۱۵، فصل ۳، بند ۷؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱۳۴۶). کورتیوس روفوس گزارش داده است اسکندر که از سادگی آرامگاه

کوروش بزرگ شگفت‌زده شده بود، در کنشی فروتنانه ردای شاهی خویش را از دوش برگرفت و بر تختی که تابوت کوروش را دربر گرفته بود کشید. آنگاه تاجی زرین نیز بر آن نهاد (quintus curtius, 1976: x, I؛ الهیاری، ۱۴۰۱: ۲۳). سرسپردگی اسکندر نسبت به کوروش چنان هویدا بود که سبب دادن صفت فیلوکوروس^۱ یا کوروش‌دوست به او شد (استرابون، ۱۳۸۲: کتاب ۱۱، فصل ۱۱، بند ۴).

پادشاه مقدونی پس از بازگشت از سفر هند، برای بار دوم به پاسارگاد رفت: «اسکندر رسم داشت هر بار که به پایتخت پارسیان می‌آمد، از آرامگاه کوروش بازدید کند» (آریانوس، ۱۳۹۳: کتاب ششم، فصل ۲۹: ۲۹۳). وی مشاهده کرد که دزدان وارد آرامگاه کوروش شده و خساراتی به آن وارد کرده‌اند؛ به همین دلیل به آریستوبولوس که همراه او بود دستور داد جسد کوروش را داخل تابوت گذاشته و آرامگاه را مانند روز اول مرمت کند. مغانی را که در آنجا وظیفه نگهبانی از آرامگاه داشتند، جهت یافتن دزدان و غارتگران شکنجه کرد، اما چون چیزی برای گفتن نداشتند، آن‌ها را آزاد کرد (همان، همانجا). دیدار اسکندر از آرامگاه کوروش ارج نهادن وی به شخصیتی بود که نه تنها در منطقه پارس بلکه در کل ایران و در سرتاسر جهان یونانی نیز محترم شمرده می‌شد (اولبریخت، ۱۴۰۱: ۱۰۹).

طبق نوشته نویسندگان عصر باستان، اسکندر پس از شکست هخامنشیان، کوروش را الگو و سرمشق خود قرار داده و در اعمال و رفتار شخصی و برخورد با زیردستان از او تقلید می‌کرد (همان، ۱۰۸).

بنابراین بر اساس نظریه فرهنگی و مطالعه اندیشه غیر ایرانیان درمورد شخصیت کوروش بزرگ در دوره هخامنشی متوجه می‌شویم که یهودیان و بابلی‌ها کوروش را مسیح و منجی خود و یونانی‌ها او را مظهر و نمونه خردمندی، عدالت و انسانیت و «الگوی پادشاهی خوب» می‌دانستند.

۶. تحلیل موضوع با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو

بنابر نظر «میشل فوکو»، هر دوره‌ای چهارچوب اندیشگانی ویژه خود را داراست که ساختارهای فرهنگی آن را شکل می‌دهد. این ساختارها در زمان و مکان تغییر می‌کنند، پس به لحاظ پژوهش تاریخی ارزشمندند (رسولی، ۱۳۹۶: ۷۰؛ هیوز، ۱۳۸۶: ۱۵۴)؛

1. philokyros

همچنین بر اساس یکی از نظریه‌های جدید نقد ادبی به نام «تاریخ‌گرایی نوین» که آن را «استیون گرینبلت» در اواخر دهه هفتاد میلادی طرح کرد، در بررسی هر رویداد تاریخی باید پژوهشگر فرهنگی را دریافت (رسولی، همان: ۷؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۱: ۱۷۳)؛ بنابراین اگر بخواهیم در مورد شخصیت و عملکرد کوروش بزرگ نظر بدهیم، باید فرهنگ دوره هخامنشی بررسی شود. با مطالعه فرهنگ دوره هخامنشی می‌توان دریافت که کوروش دوم در میان دوست و دشمن به عنوان پادشاهی دلاور، انسان‌دوست و عادل شناخته شده بود. پارسیان که آن‌ها را آزادی بخشیده و از زیر سلطه مادها نجات داده بود، به او به عنوان شخصیتی فرانسائی و اسطوره (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۷۹) می‌نگریستند و به همین دلیل به تقلید از ایلامیان و آشوریان، مجسمه‌ای بالدار و شاخدار در پاسارگاد از وی بنا کردند؛ همچنین تا پایان دوره هخامنشی نام و یاد او را گرامی داشته و در بسیاری از موارد روش او را به کار می‌بردند؛ علاوه بر این اقوام زیر سلطه از جمله بابلی‌ها (داندامایف، ۱۳۸۱: ۷۱) و یهودیان (کتاب عهد عتیق، کتاب اشعیا، ۲۰۰۷: ۸۲۸) وی را همچون ناجی و رهایی‌بخش می‌نگریستند. یونانی‌ها که پارسیان را بزرگترین و مهم‌ترین دشمن خود می‌دانستند، کوروش را دلاور، انسان‌دوست (Siculus, 1933: IX, 22)، دانا و خیرخواه (آیسنخولوس، ۱۳۵۶: ۴۱) و «الگوی یک پادشاه خوب» می‌دانستند (بریان، ۱۳۹۳: ۱۲). بعدها که اسکندر جانشین هخامنشیان شد، به بزرگداشت شخصیت کوروش پرداخته و آن‌چنان شیفته این شاه بزرگ بود و از او تقلید می‌کرد که توسط مورخین یونانی ملقب به «فیلو کوروس» یعنی کوروش‌دوست شد (استرابون، ۱۳۸۲: کتاب ۱۱، فصل ۱۱)؛ بنابراین با توجه به اندیشه مردمانی که در عصر هخامنشی می‌زیستند، می‌توان دریافت که کوروش دوم برخلاف گفته بسیاری از مستشرقین، شخصیتی علاقه‌مند به برقراری عدالت و دوستدار بشریت بوده است.

۷. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر دیدگاه مستشرقین مانند پی‌یر بریان، گیرشمن، ماریا بروسیوس و سایرین در مورد برخورد ابزاری کوروش دوم با اقوام زیر سلطه با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است؛ از نظر نویسندگان غربی که به شدت تحت

تأثیر اندیشه سیاسی یونان و روم باستان و بعدها ماکیاولی هستند، غیر ممکن است پادشاهی سرزمینی را فتح کند و بدون هیچ‌گونه چشمداشت با آن‌ها با عدالت، انسانیت و مهربانی برخورد کند؛ به همین دلیل زمانی که رفتار کوروش بزرگ و برخورد شایسته او را با اقوام شکست‌خورده مشاهده می‌کنند؛ بر اساس اندیشه خود شروع به گمانه‌زنی کرده و آن را به‌عنوان ترفندی سیاسی جهت استفاده ابزاری از زیردستان اعلام می‌کنند. اینجاست که نظریه فرهنگی می‌تواند به ما کمک کرده و با مطالعه بستر فرهنگی عصر هخامنشی، می‌توانیم دیدگاه مردمان عصر هخامنشی را درمورد شخصیت و منش واقعی کوروش دوم مشاهده کنیم. با بررسی موضوع بر اساس نظریه فرهنگی میشل فوکو و مطالعه فرهنگ دوره هخامنشی و دیدگاه مردم آن زمان نسبت به شخصیت و منش کوروش، متوجه می‌شویم که ایرانیان، کوروش را ناجی خود دانسته و همانند یک اسطوره و ابرقهرمان به او می‌نگریستند؛ به‌طوری که تولد او را به‌صورت افسانه‌ای ذکر کرده و تصویر او را در پاسارگاد شبیه اسطوره‌ها و فرشتگان نقش می‌کنند؛ علاوه‌بر آن اقوام زیرسلطه مانند بابلی‌ها و یهودی‌ها نیز کوروش را منجی خود می‌دانستند. کوروش در استوانه خود نام قومی را که آزاد کرده نیاورده و او طبق منش خود، تمام اسیران را آزاد کرد. بعدها پژوهشگران از متون یهودی دریافتند که این قوم یهودیان بوده‌اند. در عهد عتیق یا تورات (کتاب اشعیاى نبی) نیز آزادی یهودیان به‌عنوان عدالت‌خواهی و عدالت‌دوستی کوروش ذکر شده است نه سیاسی‌کاری و جنبه تبلیغاتی. جالب اینکه یونانی‌ها که ایرانیان را دشمن خود می‌دانستند، کوروش را مظهر و نمونه خردمندی، عدالت و انسانیت و او را «الگوی پادشاهی خوب» به‌حساب می‌آوردند. بعدها زمانی که اسکندر مقدونی به سرزمین هخامنشیان حمله و آن را تصرف کرد، نه‌تنها به بزرگداشت کوروش پرداخت، بلکه او را سرمشق خود قرار داده و در موارد بسیاری از کوروش در زندگی شخصی و ارتباط با زیردستان تقلید کرد.

بنابراین می‌توان گفت که کوروش راست گفته است و آن‌گونه که در استوانه بیان می‌کند، به‌صورت صلح‌آمیز بابل را فتح کرده و پس از فتح این شهر، عدالت، آزادی و امنیت و رفاه را به بابلی‌ها هدیه داده است. برخورد وی با سایر اقوام زیرسلطه مانند یهودیان را نیز باید در این راستا تفسیر و تعبیر کرد. همین‌گونه اعمال خیرخواهانه کوروش باعث شد دوست و دشمن در آن دوره شیفته رفتار و شخصیت او شوند.

فهرست منابع

- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۹)، *فرمان کوروش بزرگ*، تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی.
- استرابون (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابون*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- افلاطون (۱۳۶۶)، *دوره آثار افلاطون (کتاب سوم: قوانین)*، جلد چهارم، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: جامی.
- الن، لیندزی (۱۳۹۰)، *تاریخ امپراطوری ایران*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر.
- اله یاری، عادل (۱۴۰۱)، «اسکندر مقدونی و یاد و خاطره کوروش بزرگ»، *فصلنامه علمی تاریخی اسلام و ایران*، سال سی و دوم، شماره ۵۴، تابستان، صص ۱۵-۳۷.
- اولبریخت، مارکیان (۱۴۰۱)، *ایران گرایی اسکندر مقدونی*، ترجمه عباس امام، اهواز: گزارش تاریخ.
- آریانوس، فلاویوس (۱۳۹۳)، *لشکرکشی اسکندر به ایران*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- آمیه، پیر (۱۳۸۴)، *تاریخ ایلام*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- آیسنخولوس (۱۳۵۶)، *ایرانیان*، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران: (بدون ناشر).
- آیلرز، ویلهلم (۱۳۹۰)، *کوروش بزرگ «پژوهشی درباره ریشه شناسی نام بنیان گذار سلسله هخامنشیان»*، ترجمه سوزان گویری، تهران: بهجت.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۹)، *ایرانیان باستان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ثالث.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۲)، *شاهنشاهی هخامنشی از کوروش بزرگ تا اردشیر اول*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: ماهی.
- بروسیوس، ماریا (۱۴۰۰)، *تاریخ ایران باستان، امپراتوری هخامنشی*، ترجمه علی ضرغامی، کرج: سیمرغ آسمان آذرگان.
- بریان، پییر (۱۳۸۱)، *امپراتوری هخامنشی*، جلد اول، ترجمه ناهید فروغان، تهران: قطره.
- بریان، پییر (۱۳۹۳)، «کوروش بزرگ»، در: *کوروش بزرگ (گردآورنده تورج دریایی)*، ترجمه آذردخت جلیلیان، تهران: توس.
- بویس، مری (۱۳۷۵)، *تاریخ کیش زرتشت: هخامنشیان*، جلد دوم، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: توس.
- بویس، مری و دیگران (۱۳۹۷)، *کوروش بزرگ: دین، نام و هویت*، ترجمه جواد لطفی نوذری، تهران: آوای خاور.
- پاتس، دنیل (۱۳۸۵)، *باستان شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.
- پلوتارک (۱۳۶۹)، *حیات مردان نامی*، جلد چهارم، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۸)، *بوطیقا و فرهنگ: نقد ادبی، نظریه های ادبی و کاربرد آن ها در ادبیات فارسی*، تهران: کتاب آمه.
- داندامايف، محمد (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.

۱۲۲ | مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۶۷ |

- دریایی، تورج (۱۳۹۳)، *کوروش بزرگ: پادشاه باستانی ایران*، ترجمه آذردخت جلیلیان، تهران: توس.
- رسولی، آرزو (۱۳۹۶)، «نقد فرهنگی در مطالعات تاریخی: شورش گئوماته و به قدرت رسیدن داریوش بزرگ»، *پژوهش‌های تاریخی اسلام و ایران*، دوره ۱۱، شماره ۲۰، بهار و تابستان، صص ۱-۱۲.
- رو، ژرژ (۱۳۸۱)، *سرگذشت عراق باستان*، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران: پیکان.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۴۹)، *کوروش بزرگ: زندگی و جهاننداری بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران*، شیراز: دانشگاه پهلوی.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۶)، *راهنمای جامع پاسارگاد*، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- صراف، محمدرحیم (۱۳۸۴)، *مذهب قوم ایلام*، تهران: سمت.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۳)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، *شاهنامه*، به کوشش اکبریان راد، تهران: الهام.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸)، *دیرینه‌شناسی دانش*، ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: گام نو.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، *نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹)، ترجمه قاسم هاشمی‌نژاد، تهران: مرکز.
- کتاب مقدس (عهد عتیق) (۲۰۰۷)، ترجمه رابرت بروس و کارپت اوهانس، تهران: انتشارات ایلام.
- کتزیاس (۱۳۹۰)، *پرسیکا (تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کتزیاس)*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران.
- کورت، آملی (۱۳۸۲)، *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- کول‌روت، مارگارت (۱۳۹۷)، *شاه و پادشاه در هنر هخامنشی*، ترجمه علی بهادری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- گزنفون (۱۳۷۵)، *آنا‌باسیس*، ترجمه احمد بیرشک، تهران: کتابسرا.
- گزنفون (۱۳۸۶)، *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلشنی‌راد، کریم (۱۴۰۱)، «رویکردی جدید بر روایت هرودوت در به شاهی رسیدن داریوش هخامنشی»، *فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شماره ۲۲، سال ششم، زمستان، صص ۱۶۱-۱۸۱.
- گلشنی‌راد، کریم (۱۴۰۳الف)، *آموزش و پرورش دوره هخامنشی*، خرم‌آباد: دانشگاه لرستان.
- گلشنی‌راد، کریم (۱۴۰۳ب)، «بررسی و تحلیل دلیل کشتن داریوش سوم هخامنشی»، *مجله مطالعات ایرانی*، دوره ۲۳، شماره ۴۵، بهار و تابستان، صص ۲۹۹-۳۱۶.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۹)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: دنیای کتاب.
- لویین جونز، لوید (۱۳۹۴)، *شاه و دربار در ایران باستان*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: نیلوفر.
- مالووان، ماکس (۱۳۸۵)، *تاریخ ایران دوره هخامنشیان*، کوروش بزرگ، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

- مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰)، *تاریخ و تمدن ایلام*، تهران: نشر دانشگاهی.
- منشور کوروش هخامنشی (۱۳۹۲)، ترجمه شاهرخ رزمجو، لندن: بخش خاورمیانه موزه بریتانیا.
- موسوی، علی (۱۳۹۰)، «سفر به پاسارگاد»، ترجمه آذر دخت جلیلیان، تهران: توس.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۸)، *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هرودوت (۱۳۸۳)، *تاریخ هرودوت*، جلد اول، ترجمه هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هرودوت (۱۳۸۴)، *تاریخ هرودوت*، جلد پنجم، ترجمه هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هیتس، والتر (۱۳۸۷)، *داریوش و ایرانیان*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
- هیوز، مارنی (۱۳۸۶)، *پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ*، ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.
- یامااوجی، ادوین (۱۳۹۰)، *ایرانیان و ادیان باستانی*، ترجمه منوچهر پزشک، تهران: ققنوس.
- Aelian (1997), *Historical Miscellany*, translated by Nigel Wilson, Loeb classical Library, Cambridge, MA: Harvard university press.
- Benveniste, Emile (1943), "La ville de Cyreschata", *Journal Asiatique*, 234, pp. 25-48.
- Diodorus Siculus (1933), *Library of History*, translated by C. H. Oldfather, Loeb Classical Library 279, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Durant, Will (1954), *Our Oriental Heritage*, New York: Publishers Weekly.
- Foucault, Michel (1994), *Aesthetics, Method, Epistemology*, New York: The New Press.
- Francovich, Geza (1966), "Problems of Achaemenid Architecture", *East and West*, 16(3/4), pp. 201-260.
- Greenblatt, Stephen (2007), *Resonance and Wonder: Learning to Curse: Essays in Early Modern Culture*, London & New York: Routledge.
- Kuhrt, Amelie (1983), "The Cyrus Cylinder and Achaemenid Imperial Policy", *Journal for the Study of the Old Testament*, 25, pp. 83-97.
- Lewis, Brian (1980), *The Sargon Legend*, Cambridge, MA: American School of Oriental Research.
- Quintus Curtius Rufus (1976), *History of Alexander*, translated by John C. Rolfe, Cambridge, MA: Harvard University Press (Loeb Classical Library).
- Smith, Sidney (1944), *Isaiah Chapters XL-LV: Literary Criticism and History*, London: Oxford University Press.
- Stronach, David (1978), *Pasargadae: A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, Oxford: Clarendon Press.
- Weerdenburg, Sancisi-H. (1993), *Alexander the Great: Myth and Reality*, (Edited by A. Kuhrt), Stuttgart: Franz Steiner Verlag.

Transliteration

- Aeschylus (2017), *Aeschylus*, translated by Kamyab Khalili, Tehran: [n.p.].
- Allen, Lindsay (2011), *The Persian empire: a history*, translated by Isa Abdi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Amiet, Pierre (2005), *Elam*, translated by Shirin Bayani, Tehran: University of Tehran.
- Arfaei, Abdul Majid (2009), *The Decree of Cyrus the Great*, Tehran: Center of the Islamic Encyclopedia.
- Arrianus, Flavius (2004), *Arrian's Anabasis of Alexander and Indicas*, translated by Homayoun Sanatizadeh, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Boyce, Mary (1996), *A history of Zoroastrianism*, translated by Homayoun Sanatizadeh, vol. 2, Tehran: Toos.
- Boyce, Mary and others (2018), *Cyrus the Great, Religion, Name and Identity*, translated by Javad Lotfi Nozari, Tehran: Avae Khavar.
- Briant, Pierre (2002), *From Cyrus to Alexander*, translated by Nahid Foroughan, Volume 1, Tehran: Qatreh.
- Briant, Pierre (2014), *Cyrus the Great*, compiled by Touraj Daraya, translated by Azardokht Jalilian, Tehran: Toos.
- Brusius, Maria (2010), *The Persians*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran: Sāles.
- Brusius, Maria (2013), *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, translated by Hayedeh Mashayek, Tehran: Māhī.
- Brusius, Maria (2014), *History of Ancient Iran, Achaemenid Empire*, translated by Ali Zarghami, Karaj: Sīmorǧ-e Āsemān Āzargān.
- Cole Roth, Margaret (2018), *King and Kingdom in Achaemenid Art*, translated by Ali Bahadori, Tehran: Shahid Beheshti University.
- Dandamayev, Mohammad (2002), *A Political History of the Achaemenid Empire*, translated by Khashayar Bahari, Tehran: Kārang.
- Daryaei, Touraj (2004), *Cyrus the Great, the Ancient King of Iran*, translated by Azardokht Jalilian, Tehran: Toos.
- David Cozenzi, Hui (2001), *Foucault in the Crucible of Criticism*, translated by Payam Yazdanjoo, Tehran: Markaz Publishing.
- Eilers, Wilhelm (2011), *Cyrus the Great, "A Study on the Etymology of the Name of the Founder of the Achaemenid Dynasty"*, translated by Sozan Gaviri, Tehran: Behjat.
- Elahyari, Adel (1998), "Alexander the Macedonian and the historical memory of Cyrus the Great", *Journal of History of Islam and Iran*, Year 32, Issue 54, Summer, pp. 15-37.
- Ferdowsī (2006), *Šāhnameh*, by Akbarian Rad, Tehran: Elhām.
- Foucault, Michel (2009), *The Archaeology of Knowledge*, translated by Abdolqader Savari, Tehran: Gām-e Nū.
- Foucault, Michel (2010), *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*, translated by Yahya Emami, Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies.
- Fry, Richard (1994), *The Heritage of Persia*, translated by Masoud Rajabnia, Tehran: Scientific and Cultural.
- Girshman, Roman (2010), *L'Iran des origines al'Islam*, translated by Mohammad Moein, Tehran: Donyā-yeh Ketāb.
- Golshni Rad, Karim (1987), *Education in the Achaemenid Period*, Khorramabad: Lorestan University.
- Golshni Rad, Karim (1999), "A New Approach to Herodotus' Account of Darius's Rise to the Throne", *Pars Archaeological Studies Quarterly*, Issue 22, Year 6, Winter, pp. 161-181.
- Golshni Rad, Karim (1999), "A Reason Study for the Killing of Darius III of the Achaemenid", *Journal of Iranian Studies*, Volume 23, Issue 45, pp. 299-316.
- Herodotus (2004), *The histories of Herodot*, translated by Hadi Hedayati, Volume 1, Tehran: University of Tehran Press.

- Herodotus (2005), *The histories of Herodotus*, translated by Hadi Hedayati, Volume 5, Tehran: University of Tehran.
- Hintz, Walter (2007), *Darius and the Iranians*, translated by Parviz Rajabi, Tehran: Māhi.
- Hughes-Warrington, Marnie (2007), *Fifty key thinkers on history*, translated by Mohammad Reza Badiei, Tehran: Amīr Kabīr.
- Kārnāmeḥ Ardešīr Bābakān* (2000), translated by Ghasem Hasheminejad, Tehran: Markaz.
- Kurt, Ameli (2003), *The Ancient Near East*, translated by Morteza Saeqebfar, Tehran: Qoqnos.
- Llewellyn-Jones, Lloyd (2015), *The King and the Court in Ancient Iran*, translated by Fereydoun Majlesi, Tehran: Niloufar.
- Llewellyn Jones, Lloyd (2011), *Ctesias' 'history of Persia'*, translated by Fereydoun Majlesi, Tehran: Tehran Publishing House.
- Majidzadeh, Yousef (2011), *History and Civilization of Elam*, Tehran: University Publishing House.
- Mallowan, Max (2006), *History of Iran during the Achaemenid Period of Cyrus the Great*, translated by Morteza Saeqebfar, Tehran: jāmi.
- Mousavi, Ali (2011), "Journey to Pasargadae", translated by Azardokht Jalilian, Tehran: Toos.
- Olbrycht, Mark Jan (1401), *The Iranianism of Alexander the Great*, translated by Abbas Imam, Ahvaz: History Report.
- Plato (1987), *Plato*, translated by Mohammad Hassan Lotfi, Book Three, Volume Four, Laws, Tehran: jāmi.
- Plutarch (1990), *Les Vies Des Hommes Illustres de Plutarque*, translated by Reza Mashayekhi, vol. 4, Tehran: Scientific and Cultural.
- Potts, Daniel (2006), *The Archaeology of Elam*, translated by Zahra Basti, Tehran: Samt.
- Rasouli, Arezoo (2007), "Cultural Criticism in Historical Studies (Case: Gaumāta's Rebel and Darius' Kingdom)", *Sistan and Baluchestan, Historical Research of Islam and Iran*, No. 20.
- Roux, Georges (2002), *The Story of Ancient Iraq*, translated by Abdolreza (Hooshang) Mahdavi, Tehran: Paykān.
- Sarrafi, Mohammad Rahim (2005), *The Religion of the Elamic Tribes*, Tehran: Samt.
- Shahbazi, Alireza Shahpour (2007), *Comprehensive Guide to Pasargad*, Shiraz: Persian Studies Foundation.
- Shahbazi, Alireza Shapour (1960), *Cyrus the Great: Life and Worldliness, Founder of the Iranian Empire*, Shiraz: Pahlavi University.
- Strabo (2003), *Strabons Geographika*, translated by Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowments.
- Taslimi, Ali (2009), *Poetics and Culture, Literary Criticism, Literary Theories and Their Application in Persian Literature*, Tehran: Ketāb-e Āme.
- The Charter of Cyrus the Achaemenid* (2013), translated by Shahrokh Razmjoo, Middle East Department of the British Museum.
- The Holy Bible (Old Testament)* (2007), translated by Robert Bruce and Carapett O'Hans, Elam Publications.
- Weishofer, Josef (1999), *Ancient Persia*, translated by Morteza Saeqebfar, Tehran: Qoqnos.
- Wilken, Ulrich (1997), *Alexander the Great*, translated by Reza Afshar, Tehran: Markaz.
- Xenophon (1998), *Anabasis*, translated by Ahmad Birshak, Tehran: Ketābtsarā.
- Xenophon (2007), *Cyropaedia*, translated by Reza Mashayekhi, Tehran.
- Yamauchi, Edwin (2011), *Persia and the Bible*, translated by Manouchehr Pezeahk, Tehran: Qoqnos.

The Memory and Legacy of Cyrus the Great in the Achaemenid Period (Based on Michel Foucault's Cultural Theory)

Extended Abstract

Introduction: Today, many Orientalists regard the statements made by Cyrus the Great in the Cylinder as "a propaganda effort to sway public opinion and legitimize Cyrus's authority in Babylon" (Kuhrt, 1983: p. 90; Briant, 1381: 63). When examining the theories of Western authors, one must bear in mind that they are sometimes influenced by the intellectual traditions of their own regions. In the past, Soviet writers—driven by a communist perspective—viewed the developments of ancient Iran through that same lens, consistently categorizing Iranian society across all eras into two classes: the privileged and the underprivileged, with the former perpetually exploiting the latter. This is where cultural theory can assist us. By examining the cultural context of the Achaemenid era and the views held by the people of that time regarding the character of Cyrus II, the Great King's objective in treating subject peoples appropriately becomes clear. The research method is descriptive and analytical, and the method of collecting data is library-based and uses reliable historical and archaeological sources and references. After conquering the land of Babylon, Cyrus the Great ordered the writing of a tablet that is known today as the "Cyrus Cylinder". This cylinder mentions that Cyrus conquered Babylon without war and, after entering this land, gave freedom to everyone and created prosperity and comfort for the people. In addition, Cyrus issued an order to release the Jews who were living in captivity in Babylon and sent them to their hometown of Jerusalem. The research question is whether the opinion of many orientalists that Cyrus's dealings with the subjugated peoples, including the Babylonians and Jews, was just a propaganda and that Cyrus's purpose in mentioning justice and freedom in the Cyrus Cylinder was political, not humanitarian, is correct. The research hypothesis is that by studying the history of the Achaemenid period, we realize that Cyrus the Great was known among Iranians and non-Iranians for his justice and humanity. Therefore, what is mentioned in the Cyrus Cylinder and his dealings with the subjugated peoples were not false and for propaganda, but rather the result of real actions. Extensive research has been conducted by both Iranian and Western scholars regarding the reign of Cyrus and Achaemenid history. These studies can be categorized into two groups: 1) the life and reign of the founder of the Achaemenid dynasty, and 2) Achaemenid history. Alireza Shapour Shahbazi has conducted one of the finest and most comprehensive studies on the life of Cyrus in his book *Cyrus the Great: The Life and Reign of the Founder of the Iranian Empire* (1970). A wealth of information regarding the life of Cyrus the Great can also be found in works such as Max Mallowan's *The History of Iran: The Achaemenid Period – Cyrus the Great* (2006) and

Yamauchi's *Persians and Ancient Religions* (2011), as well as in the collection of essays titled *Cyrus the Great: Ancient King of Iran*, edited by Touraj Daryaee (2014). This study represents a pioneering attempt to examine and analyze—drawing upon Michel Foucault's cultural theory, primary sources, and other relevant insights—the perspectives and views held by the peoples of the Achaemenid era (both allies and adversaries) regarding the character, disposition, and actions of Cyrus II. The aim is to gain a better understanding of Cyrus's true personality and his treatment of subject peoples.

Method: The research employs a descriptive-analytical method, and data collection is conducted through library research utilizing credible, scholarly sources and references. This study aims to examine and analyze the perspectives and views held by the peoples of the Achaemenid era—both friends and foes—regarding the personality, character, and actions of Cyrus II (Cyrus the Great). By drawing on primary sources and other relevant information, the research seeks to gain a better understanding of Cyrus's true character and his treatment of subject peoples.

Findings: The results indicate that an examination of Achaemenid-era culture reveals that both friends and foes regarded Cyrus as a worthy, benevolent, and justice-loving figure. Thus, when Cyrus states in the Cyrus Cylinder that he conquered the city peacefully, he is telling the truth, for he was a king committed to establishing justice, peace, and reconciliation.

Discussion and conclusion: After conquering the land of Babylon, Cyrus the Great ordered the writing of a tablet that is known today as the "Cyrus Cylinder". This cylinder mentions that Cyrus conquered Babylon without war and, after entering this land, gave freedom to everyone and created prosperity and comfort for the people. In addition, Cyrus issued an order to release the Jews who were living in captivity in Babylon and sent them to their hometown of Jerusalem. By studying the history of the Achaemenid period, we realize that Cyrus the Great was known among Iranians and non-Iranians for his justice and humanity. Therefore, what is mentioned in the Cyrus Cylinder and his dealings with the subjugated peoples were not a false and propaganda factor, but rather the result of real actions.

Keywords: Cyrus the Great, Cyrus' Charter, Pasargadae, Iranians, Subjugated Peoples.